

نقش علامه حلی در تشیع الجایتو

حمید طاهری بشارت

دانشجوی دکتری گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

صابر اداک (نویسنده مسئول)

استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
adaksaber@gmail.com

محسن حیدر نیا

استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ سال ۱۹ شماره ۷۲- صفحه ۱۹-۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱۴

چکیده:

روی کار آمدن ایلخانان، مصادف با دورانی بود که زمینه‌های گسترش و توسعه مذهب تشیع و به دنبال آن بستری برای رشد و بالندگی فرهنگ شیعی در قلمرو آنان فراهم گردید. در این دوره، مباحثه و مجادله میان علمای مذاهب بزرگ تسنن مخصوصاً عناصر و کانون‌های قدرت درباری که حامیان فرق مختلف اهل سنت به ویژه شافعی‌ها و حنفی‌ها در آن نقش مهمی داشتند مانند دوره‌های قبل ادامه داشت. در این میان، مذهب شیعه که تا آن زمان در میان مذاهب اسلامی، فروغ و توفیق چندانی نداشت، با سقوط خلافت سنی بغداد و ابراز تمایل ایلخانان به مذهب شیعه که در رأس آنان الجایتو قرار داشت، جایگاه ویژه‌ای یافت و دشمنی میان مذاهب اربعه که به شکل گسترده‌ای در مناطق مختلف کشور ادامه داشت، تا حدودی سرکوب و کمرنگ شد و عصر تازه‌ای با تسلط تفکرات و کلام شیعی در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد گردید. بدون شک در این برهه تأثیر علامه حلی بر ایلخانان، بسیار قابل توجه و چشم‌گیر بوده است؛ عالمی بزرگ که نمی‌توان نقش او را تنها به تشیع الجایتو محدود نمود، بلکه باید پذیرفت که جریان تشیع امامی به کمک این عالم برجسته و شاگردان توانمندش قدرت فراوان یافت. بررسی چگونگی گسترش مذهب تشیع در این دوره و نقش علامه حلی در این امر، در خور پژوهشی جدی است. از این رو در تحقیق پیش رو تلاش گردیده است تا این مسئله از زوایای مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

واژگان کلیدی: ایلخانان مغول، مذهب تشیع، اولجایتو، علامه حلی

مقدمه:

پس از رحلت پیامبر (ص)، عده ای از اصحاب ایشان با اعتقاد به امامت و خلافت بلافصل علی بن ابی طالب (ع) مذهب شیعه را بنیان نهادند. پیشوایان و پیروان و تفکرات این مذهب همواره در قلمرو خلفای اموی و عباسی مورد سرکوب قرار می گرفتند. در این میان، ایران به لحاظ خصوصیات اقلیمی، سیاسی و فرهنگی در مسیر گسترش جغرافیایی مذهب تشیع جایگاه ویژه ای داشت؛ بی عدالتی و تبعیض هایی که از سوی حاکمان عرب بر غیر عرب به ویژه ایرانیان اعمال می شد، نارضایتی های گسترده و انگیزه قیام های استقلال طلبانه و ظلم ستیزانه را در این سرزمین پدید آورد. یقیناً مذهب تشیع از مهم ترین بسترها و تکیه گاه های ایرانیان در ستیز با خلافت عربی بوده است، چنانکه پناهگاهی نیز برای پیروان این مذهب در طول تاریخ بوده است. دولت هایی همچون علویان طبرستان (۳۱۶-۲۵۰ق) و آل بویه (۴۴۸-۳۲۲ق) حمایت گسترده ای از این مذهب به عمل آوردند؛ به دلیل شیعی بودن آل بویه و ارادت آنان به اهل بیت، زمینه تدوین میراث فکری تشیع و موجبات گسترش این مذهب و اندیشه های آن به خصوص در مناطق شمالی ایران فراهم گردید. پس از آن در عصر سلجوقی، سیاست پادشاهان این سلسله مبتنی بر تأیید خلافت عباسی و اطاعت معنوی از خلیفه بغداد بود، چنان که از حنفیان سرسخت بودند، این در حالی بود که اکثریت غالب ایرانیان در آن ایام شافعی مذهب و با تمایلات اشعری و حتی مشبهه بودند؛ از این رو با به قدرت رسیدن آنان شرایط پیچیده ای از نظر مذهبی در ایران ایجاد گردید، به گونه ای که نیمه دوم قرن پنجم و سرتاسر قرن ششم هجری را در حقیقت باید عصر مجادلات مذهبی و مناقشات فرقه ای نامید. اختلافات عمیق فرق شیعه با اهل سنت و اشعریه و معتزله و نیز برخوردهای داخلی مذاهب اربعه به ویژه پیروان شافعی و حنفی در بسیاری از شهرهای اسلامی از مسائل رایج آن روزگار بوده است که اغلب از کشاکش های مذهبی به کشمکش های سیاسی و اجتماعی می انجامید. چنانکه نصیرالدین ابوالرشید قزوینی گوید: «اگر حنفی را محفلی باشد شافعی مذهب را تمکین نکنند یا در محفل شافعیان حنفی را گوش ندارند.» (قزوینی رازی، ۱۳۳۱ ش: ۴۶) با روی کار آمدن مغولان و سقوط خلافت عباسی توسط هولاکو در سال ۶۵۶ق، زمینه رشد تفکرات شیعی و گسترش آن در کشور آغاز شد. در دوران الجایتو با حمایت گسترده او و تلاش های علامه حلّی، راه برای نفوذ اندیشه های سیاسی و مذهبی تشیع و گسترش آن در ایران هر چه بیشتر فراهم گردید. این پژوهش چشم اندازی است بر اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در عصر مغولان و حکومت الجایتو و در این راستا چرایی و چگونگی شرایط را برای گسترش فرهنگ تشیع در دوره ایلخانان با تکیه بر نقش عالمان بزرگی چون علامه حلّی در این برهه تاریخی مورد بررسی و پاسخ قرار می گیرد.

پاسخ به چرایی و چگونگی روند گسترش مذهب تشیع تحت حکومت ایلخانان مغول و روابط میان عالمان شیعه و حکمرانان مغول می‌تواند انگیزه‌ای برای تحقیق و پژوهش در این زمینه باشد، بنابراین نگارنده کوشیده است به نقش مهم علمای شیعه‌ای چون، علامه حلی که در گسترش تشیع و درک آن نقش به سزایی داشته، بپردازد.

بحث

اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در دوران ایلخانان

هجوم بی رحمانه مغولان در سال ۶۱۷ ه. ق، به ایران، یکی از رویدادهای بزرگ تاریخ جهان اسلام است. حملات برق‌آسای مغول، صف مدافعان را درهم می‌شکست و حصار قلعه‌ها و شهرها را فرو می‌ریخت. مغولها به هر شهر که می‌رسیدند، آن شهر را تبدیل به ویرانه‌ای می‌کردند، چنانکه در مورد زوال و انحطاط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در این دوره نمی‌توان تردیدی داشت. نتیجه اولیه تهاجم مغول سقوط جمعیت عمدتاً شهری و روستایی، به واسطه قتل عام و اسارت مردم بود. شهرهایی نظیر ری چنان از جمعیت خالی گردیدند که هرگز رونق گذشته خود را بازیافتند. با در نظر گرفتن این موارد جمعیت ایران در میان سالهای ۶۱۷ ق - ۶۵۶ ه. ق، چندین بار تقلیل یافت. (پطروشفسکی، ۱۳۸۷: ۵ / ۴۵۸ - ۴۵۷) جوینی نیز درباره این قتل‌عام‌ها می‌گوید: «... هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری که بخلاف پیش آمد او را با اهل و بطانه و خویش و بیگانه ناچیز کردند بحدی هر کجا که صد هزار خلق بود بی مبالغت صد کس نماند و مصداق این دعوی شرح احوال شهرهاست...» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱ / ۱۷) این تاثیر عمیق و ویران کننده زمانی بیشتر بروز می‌کند که بسیاری از علما، عرفا و دانشمندان از دم تیغ گذشتند. دسته‌ای از علما در شهرهای مختلف در برابر هجوم مغولان، فتوای جهاد و مقاومت صادر کردند و اغلب آنان در صف جهادگران به شهادت رسیدند. شیخ نجم الدین کبری، عارف مشهور در هنگام محاصره شهر جرجانیه توسط جوجی فرزند چنگیز، بر اثر مقاومت به قتل رسید. در بخارا نیز امام رکن الدین امام زاده و فرزندش و قاضی شهر بدرالدین خان همراه مردم ماندند و به قتل رسیدند. شیخ شهاب الدین خیوقی از فقها و مدرسان نامدار خوارزم در آغاز حمله مغول پیشنهاد فراخوان نیروهای مردمی را به سلطان محمد داد، اما او نپذیرفت و سرانجام، وی نیز در پی تعقیب مغولان در شهر نساء به قتل رسید. (نسوی، ۱۳۸۴: ۷۸-۷۱) این وقایع نشان داد که شرایط تاریخی ایران به گونه‌ای بود که مقاومت با دست خالی در برابر سیل بنیان کن مغولان جواب نداده و مقاومت شهرها موجب بی‌رحم‌تر شدن مغولان در برابر مردم می‌شده است.

با وجود یورشهای ویرانگر مغول به ایران از سال ۶۱۷ ه. ق، به بعد تا سال ۶۵۱ ه. ق، چنانکه باید قدرت مغولان بر سراسر این سرزمین به طور کامل استقرار نیافته بود. مهم ترین مانع این امر قدرت اسماعیلیان بود، که بر قسمت بزرگی از مناطق کوهستانی تسلط داشتند و پایگاه آنها در الموت بود. مغولان با برداشتن آنان از سر راهشان، خود را در رسیدن به اهدافشان نزدیک تر می دیدند. بنابه گفته بناکتی: «روز یکشنبه اول ذوالقعدة سنه اربع و خمسين (۶۵۴ ه. ق) ركن الدین خورشاه در صحبت مولانا خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه اصیل الدین زوزنی، وزیر مؤیدالدین و فرزندان رئیس الدوله و موفق الدوله از قلعه فرود آمد. . .» (فخرالبناکتی، ۱۳۴۸: ۳۶۸-۳۶۷) همچنین از میان برداشتن و قتل المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی و سقوط بغداد، در صفر ۶۵۶ ه. ق، که از نظر معنوی برای اسلام ضربه ای شدید به حساب می آمد، از اقدامات هولاکو، در راستای گسترش قلمرو مغولان بود. به این ترتیب ایلخانان با از میان برداشتن موانع، به حکمرانی در قلمروی پرداختند که در دوره های قبل، از آن ایرانیان و خلافت عباسی بود. حمداله مستوفی شمار کشتگان بغداد را در تسخیر این شهر به دست هلاکو، هشتصد هزار تن تعیین می کند. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۸۹) شهری که از مدتها قبل به دلیل منازعات شیعیان و سنیان از نظر اجتماعی درهم ریخته بود و در درگیری مذهبی اهالی بغداد در سال ۶۵۰ قمری، پسر خلیفه، محله شیعیان بغداد و مشهد امام موسی کاظم را غارت کرده بود و با این حرکت، عموم شیعی مذهبان دارالخلافة از بنی عباس متنفر گشتند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۴۱۹) و همین عامل موجب خیانت مؤیدالدین محمد بن العلقمی آخرین وزیر شیعه عباسیان گردید. حضور خواجه نصیرالدین طوسی نیز در میان ملازمان هلاکو در همکاری شیعیان با هلاکو و اظهار ایللی (اطاعت و فرمانبرداری) به وی تأثیر زیادی داشت، چنانکه شهرهای شیعیان از برکت زیرکی و سیاست خواجه نصیرالدین طوسی در امان ماندند و تسلیم شدند. (باسانی، ۱۳۸۷: ۵/ ۵۱۲) خواجه نصیر اندیشه و رفتاری را در پیش گرفت که نه تنها مانع آسیب بیشتر مسلمین گردید، بلکه با نفوذ به ساختار حکومتی مغولان و تسلیم آنان در برابر اندیشه اسلامی راه جدیدی برای پیشرفت تمدن اسلامی گشود. روش خواجه نصیر که به گفته رشیدالدین فضل الله همدانی (..). در آن وقت مولانا سعید خواجه نصیرالدین طوسی که اکمل و اعقل عالم بود. . .» (همدانی، ۱۳۳۸: ۲/ ۶۹۲)

برخلاف علمای پیشین یعنی مبارزه کردن، نفوذ و رخنه علمی و معنوی به هرم قدرت مغولان و قرار گرفتن در جایگاه ها و مناصب مهم سیاسی و اجرایی بود. این روش، نه تنها موجب کنترل مغولان و ممانعت آنها از تخریب وسیع و نابودی شهرها و به خصوص قتل عام دانشمندان می شد، بلکه با درایت و تدابیر کامل به حفظ میراث گذشته و توسعه و تقویت نهادهای علمی همچون حفظ

کتابخانه بغداد و حفظ جان دانشمندانی همچون ابن ابی الحدید و صدها دانشمند پرداخته و آنان را در مراغه به منظور تأسیس رصدخانه و دانشگاه جمع آوری کرده بود. همچنین خواجه نصیرالدین طوسی اقداماتی در جهت تغییر و تحول شالوده های فکری و مذهبی مغولان و دور شدن آنان از آیین های خرافه پرستی و روی آوردن به دین اسلام نقش اساسی داشت. سلطان احمد تکودار، فرزند هولاکو اولین خان مغول بود که رسماً آیین اسلام را پذیرفت و سلطان محمد خداپنده توسط شاگرد خواجه، علامه حلی به مذهب تشیع در آمد. اگر چه در ابتدای حکومت مغولان، مسیحیان و پیروان دین بودا در اکثریت بودند و مسلمانان در اقلیت قرار داشتند، اما بسیاری از ارکان دولت که اصلشان مغولی و یا ترک بودند اسلام را پذیرفته بودند. (اشپولر، ۱۳۸۰: ۱۸۸) در دوران حکومت ارغون، یهودیان، با روی کار آمدن سعدالدوله پزشک و وزیر ارغون و تحت حمایت او که از دشمنان اصلی مسلمانان بود، نفوذ بسیاری یافتند. اما توجه ارغون به او نیز نتوانست وی را از خشم مردم دور نگه دارد، به گونه ای که او را در سال ۶۹۰ ه. ق، به قتل رساندند که با مرگ وی نفوذ یهودیان کاهش یافت. (شیرازی، ۱۳۴۶: ۱۴۸/۲-۱۴۳) تکودار اولین پادشاه مغول بود که پس از مرگ برادرش اباقا، تحت نفوذ شیخ عبدالرحمن با نام احمد به دین اسلام روی آورد، (لمبتن، ۱۳۸۲: ۲۷۷) چنانکه به گفته اشپولر، سبب اصلی تشرف احمد را به دین اسلام باید عوامل سیاسی دانست، چرا که در پی این سیاست جدید هیأتی به دربار سلطان قلائون در قاهره فرستاد، تا خبر تشرف خود به اسلام و هدفهای صلح جویانه اش را به آنها برساند. (اشپولر، پیشین، ۸۳-۸۲) در دوران حکومت غازان آرامشی نسبی از نظر سیاست داخلی و خارجی در کشور برقرار گردید، وی در اوایل شعبان ۶۹۴ ه. ق، در محضر شیخ صدرالدین ابراهیم حموی به دین اسلام و مکتب حنفی روی آورد که واقعه ای بسیار مهم بود، چرا که در پی او گروه های بسیاری به دین اسلام روی آوردند و به تضعیف ادیان دیگر از جمله دین بودایی پرداختند و معابد آنها را تخریب و به جای آن مسجد ساختند. وی مکتب حنفی را در برابر مکاتب سه گانه دیگر تقویت کرد، با این حال می کوشید تا حسن نیت خود را نیز به شیعیان ثابت کند. (همان، ص ۱۹۴-۱۹۱) چنانکه در حمایت از مسلمانان شیعه، سیاست فرهنگی فعالی را آغاز کرد، از آنجا که وی برای عتبات عالیات شیعه در بین النهرین احترام خاصی قائل بود، به زیارت اماکن مقدسه شیعه می رفت، همچنین در حمایت از سادات و احترام به آنها ساختن «دار السیاده» ها ترتیب داده بود. این دارالسیاده ها موقوفاتی داشتند که عواید آنها خرج سادات بی پناهی می شد که از راههای دور بدان دیار می رسیدند (شوشتری، ۱۳۷۷: ۳۹۰). دارالسیاده ها نوعی مسافرخانه بودند که در آنها به اعقاب پیامبر (سادات) پناه داده و از آنان پذیرایی می شد. از آنجا که

شهرهایی چون کاشان، تفرش، آوه، قم، ری، ساری، ارم و بلاد مازندران در دوران سلجوقیان از شهرهای شیعه نشین بودند (حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۹۸) در این دوره نیز از پیروان این مذهب بودند، اما در نقاط دیگر کشور، بسیاری از شهرهای مهم پیرو مذهب تسنن بودند. ساکنان مسلمان پس از ده‌ها سال فشار مغولان، آزادی عمل یافته بودند. غازان از روز جلوس بر تخت سلطنت جزیه را برای مسیحیان و یهودیان مقرر کرد و فرمان تخریب معابد مسیحی، یهودی و بودائی را داد. مغولان برخی از این معابد را به شکل مسجد درآوردند و به گسترش هر چه بیشتر اسلام در قلمرو خود پرداختند. مسیحیت در این هنگام به وضعی بازگشت، که در زمان سلطنت فرمانروایان اسلام در قرون گذشته بود. (بویل، (از مجموعه تاریخ کمبریج): ۳۷۶) غازان اگر چه در برابر ادیان دیگر سخت‌گیری بسیاری را اعمال کرد، اما در برابر مسلمانان تسامح مذهبی داشت و همین عامل از اختلاف میان مذاهب مختلف اسلام جلوگیری می‌کرد. چنانکه در دوران او سکه‌ای با شعایر سنی ضرب نشد و سکه‌های ضرب شده فقط با شعار لا اله الا الله و محمد رسول الله می‌باشد. (ترابی طباطبائی، ۱۳۵۳: ۱۹-۱۲) و این نشان از درایت و هم‌فکری وی با دیوانسالاران و وزراء در حکومت و اداره کشور داشته است. به گفته کاشانی خواجه رشیدالدین با آوردن نام علی(ع) و خاندانش در خطبه‌ها مخالفت کرد، چرا که از نظر او این عمل در آن برهه که مردم بیشتر سنی مذهب بودند به صلاح نخواهد بود و موجب شورش آنان خواهد گشت. (القاشانی، ۱۳۸۴: ۹۵)

سلطان محمد خدابنده، اولجایتو، برادر غازان خان، از کودکی تا زمان زمامداری، چندین بار تغییر دین داد و این تغییر با تعویض نام همراه بود. مادر وی مسیحی بود و تحت تاثیر کشیشان دربار، کودک را غسل تعمید داده و به افتخار پاپ زمان نیکولای چهارم، او را نیکولو نام نهاد، وی علاوه بر نفوذ مادرش در جوی رشد یافت که مسیحیان از احترام فراوانی برخوردار بودند. (گروسه، ۱۳۵۲: ۶۰۹) در دوران ولیعهدی و فرمانروایی خراسان، عده‌ای از روحانیون حنفی همراه او بوده و وی را به دین اسلام و فرقه حنفی تشویق کردند و سرانجام در همانجا به دین اسلام و فرقه حنفی درآمد. زمانی که برای به تخت نشستن به تبریز آمد، مسلمان حنفی بود و نام خود را از خربنده به خدابنده تغییر داده بود. هنگام جشن‌های تاجگذاری، نامش را محمد اولجایتو خان گذاشتند که به معنای «پادشاه بزرگ مبارک» بود و از آن پس تا آخر عمر با همین نام باقی ماند. (فخرالبناکتی، ۱۳۴۸: ۴۷۵)

الجایتو در اجرای قوانین اسلامی تأکید زیادی داشت، چنانکه دستور داد تا تمامی فرمان‌های غازان اجرا شود و با کوششی خاص به اجرای دقیق شریعت می‌پرداخت، وی در سال ۷۰۷ ه. ق، تحت تأثیر رشیدالدین و نظام‌الدین قرار گرفت و مکتب حنفی را ترک و مکتب شافعی را برگزید. وی در این جهت از غازان نیز پیش افتاد، چنانکه مسیحیان در دوران او از هر گونه آزادی سلب شدند و

ادیان دیگر منسوخ گردید. مردم مسیحی و یهودی‌ها با لباسهای مخصوصی مشخص شده بودند و جرأت حضور در معابر را نداشتند و مجبور به پرداخت جزیه بودند. (مستوفی، پیشین، ۶۰۷-۶۰۲) از نظر اجتماعی ترسیم شهرها بر اساس مذاهب اسلامی و تحت حمایت علمای مذهبی‌شان صورت گرفت، به گونه‌ای که حوزه‌های علمی، مدارس، مساجد، محلات، کیفیت زیستی و ساختار عملکردی شهرها را در این دوره آشکار می‌سازد. چنانکه هر یک از مذاهب و فرقه‌ها کتابخانه‌های مخصوص به خود داشتند و مساجد نیز متعلق به یک تشکیلات مذهبی بوده‌است و کثرت مدارس و مساجد و بناهای عام‌المنفعه حکایت از درجه پیچیدگی این سازمان‌های اجتماعی از نظر مذهبی دارد. رقابتهای مذهبی نیز بین فرقه‌های مختلف شافعی، حنفی و شیعه در اکثر شهرهای ایران در جریان بوده، از این رو برقراری تعادل بین آنها امری حساس و پیچیده بوده‌است. مردمان ساکن در محلات، علی‌رغم ارتباط وسیع مبادله‌ای و اقتصادی، از دیدگاه عقیدتی-فرهنگی، هیچ وجه مشترکی با هم نداشته و کاملاً جدا از یکدیگر می‌زیستند، هر یک اعتقادات، آداب و رسوم و مقررات خاص خود را داشتند که مانع از شکل‌گیری هر گونه رابطه اجتماعی می‌گردید. حمداله مستوفی نیز در تاریخ گزیده در مورد مذاهب مردم چنین آورده است: «... تمام مذاهب در مذهب خود بغایت صلب باشند.» (همان، ۷۷۸)

منازعات در دربار نه تنها در بین علما، بلکه در بین وزراء و دیوانیان نیز جریان داشت و هر یک در پی آن بود که دیگری را به نفع خود کنار میزد. از نظر شیعی، وزیران و دیوانیان قدرتمند به منظور راندن رقیب، با اغفال الجایتو از این مهره به نفع خود استفاده می‌کردند. از نظر این محقق، رشیدالدین برای غلبه بر حنفیان، نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای شافعی را به دربار آورده و به ایلخان الجایتو معرفی نمود. نظام‌الدین نیز در مناظرات توانست حنفیان را شکست داده و توجه الجایتو را به خود جلب نماید. بنابراین رشیدالدین توانست حکم قاضی القضاتی سراسر قلمرو ایلخانی را برای او از ایلخان بگیرد. (مستوفی، پیشین، ۷۱۱) به این ترتیب قدرت و نفوذ حنفی‌ها کاسته شد و کفه ترازو به نفع شافعی‌ها چرخید و همین عامل موجب روی آوردن اولجایتو به مذهب شافعی گشت. حنفی‌ها که برای جبران شکست خود در برابر شافعیان، از پسر صدر جهان بخارایی را که از عالمان بزرگ حنفی بود و برای دیدار اولجایتو به دربار آمده بود، دعوت به مناظره کردند. پسر صدر جهان بخارایی با لحنی تمسخرآمیز یکی از مسائل نکاح در فقه شافعی را مطرح کرد و نظام‌الدین نیز دست به اقدام متقابل زد و هر یک به بازگو کردن قبیح مذاهب یکدیگر پرداختند که در انتها به توهین دین اسلام کشید و همین عامل موجب شد که مغولانی که در جلسه حضور داشتند، آن را به دین اسلام نسبت

دهند، چنانکه قتل شاه یکی از فرماندهان مغول اظهار داشت: «این چه کاری بود که ما کردیم و یاساق و ییسون چنگیزخان بگذاشتیم و به دین کهنه عرب در آمدیم که به هفتاد و اند قسم موسوم است . . . از هر دو ما به یاساق و ییسون چنگیزخان رجوع می نماییم.» (قاشانی، پیشین، ۹۸-۹۷) قلب شاه از این وضعیت آشفته بود و راهبان بودایی در پی تشویق شاه برای بازگشت به دین بودا برآمدند و این شک و تردید سه ماه طول کشید، با این احوال بازگشت از اسلام برایش آسان نبود؛ چرا که سال ها برای پذیرش اسلام با خود کلنجار رفته بود در این برهه زمانی در این باره گفته است: «. . . بسیار زحمت و کلفت در دین اسلام کشیده‌ام؛ ترک اسلام نمی توانم کرد.» بر این اساس، شرکت در منازعات مزبور موجب روی آوردن ایلخانان به تشیع و استفاده از شیعیان برای تعدیل نفوذ و قدرت فراوان سنی مذهب در دربار و دیوان شد، چنانکه در دربار ایلخان رقابتی شدید میان شافعی‌ها و حنفی‌ها وجود داشت، خواجه رشیدالدین می‌کوشید تا ایلخان را به مذهب شافعی متقاعد نماید. از این رو سلطان که از مسیحیت به اسلام گرویده بود، خسته و مردد نمود. (همان، ۹۹-۹۶) سعدالدین وزیر که با رشیدالدین رقیب بود برای منزوی کردن او، تاج‌الدین آوجی شیعی را به ایلخان معرفی کرد. او در سال ۷۰۹ ه. ق، طی یک مناظره نظام‌الدین را شکست داد و به تبع آن، قدرت رشیدالدین را به خطر انداخت. رشیدالدین نیز در سال ۷۱۱ ه. ق، با ترتیب دادن توطئه‌ای، سعدالدین وزیر را به قتل رسانید و سپس زمینه قتل تاج‌الدین آوجی را فراهم آورد. (شیبی، ۱۳۷۴: ۷۸-۷۹) سرانجام با حضور اولجایتو در عراق و غیبت نظام‌الدین، شیعیان از فرصت بهره جسته و ایلخان را به زیارت آرامگاه علی (ع) واداشتند. در آنجا بود که اولجایتو به القائنات غیبی متوسل شد و گفت که در خواب او را به سمت دین شیعه هدایت شده است و همین عامل موجب شد که عالمان شیعه او را به این امر تشویق کنند. (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/ ۱۹۱)

از آنجایی که شیعیان همواره در پی فرصتی مناسب برای اثبات حقانیت خاندان علی (ع) و استقرار حکومت ایشان بودند هیچگاه دست از تلاش برای نفوذ در دستگاه سلطنتی برنداشتند؛ بنابراین در دوره الجایتو تعداد قابل توجهی از علمای شیعه از جمله علامه حلی و فرزندش فخرالمحققین، در دربار صاحب منزلت و نفوذ شدند. همچنین با وزارت یافتن خواجه سعدالدین ساوجی زمینه برای حضور تعداد بیشتری از علمای شیعه در دربار ایلخانی و بهره مندی الجایتو از دانش ایشان فراهم گردید.

در میان علمای شیعه علامه حلی در گرایش الجایتو به مذهب تشیع، جایگاه ویژه‌ای داشته است. ابن بطوطه در این مورد چنین نوشته است: «پادشاه عراق، سلطان محمد خداپسند را در حال کفر،

فقیهی از فقیهان شیعیان امامی به نام جلال الدین بن مطهر مصاحب بود و چون سلطان اسلام آورد و به تبع او قومی بسیار از تاتار به شرف اسلام درآمدند این فقیه مذهب شیعه را در پیش چشم او، آراست و آن را به مذاهب دیگر برتری داد و احوال صحابه و خلافت را بر او تقریر کرد. این بیانات سلطان را به قبول تشیع متمایل کرد. (ابن بطوطه، پیشین، ۲۱۸/۱) خواندمیر نیز در این رابطه نوشته است: «جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی فقیه و متکلم شیعه امامیه از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی معروف به علامه حلی در گرایش اولجایتو به مذهب شیعه امامیه تأثیری جدی داشت.» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۹۷/۳) علامه حلی که به خاطر تسلط بر اکثر علوم اسلامی (مثل فلسفه، منطق، فقه، اصول، کلام و...) تبخّر خاصی در فن مناظره و جدل داشت، مناظره با علمای چهارگانه اهل سنت در حضور سلطان محمد خدابنده و استبصار ایشان نمونه بارزی از مناظرات وی بوده است. (مجلسی، ۱۳۷۷: ۹/ ۳۲-۳۰) در این ارتباط آمده است که الجایتو نامه‌ای به حضرت علامه نوشت و او را به حضور طلبید که با مخالفت عالمان سنی روبرو شده و گفتند: «علامه، مذهب باطلی دارد و رافضیان افرادی بی خرد و کم عقل هستند و اصلاً در شأن سلطان نیست که چنین مرد سبک سر و بی عقلی را به حضور بپذیرد.» سلطان گفت: «احضار او بی فائده نیست.» شاه بعد از ورود علامه انجمنی از علمای مذاهب اربعه تشکیل داد، علامه نیز در آن انجمن حاضر شد. هنگامی که علامه (ره) وارد مجلس شد، بدون هیچ ترس و واهمه‌ای، نعلین خود را به دست گرفت و داخل در جمع شد و با صدای بلند گفت: «السلام علیکم» و آنگاه یک راست به سمت سلطان رفته و درکنار سلطان نشست. علماء سنی حاضر در مجلس گفتند: «آیا ما به شما نگفتیم که شیعیان افرادی سبک سر و بی خرد هستند؟» سلطان گفت: «درباره اعمال او از خودش سؤال کنید.» آنها به علامه گفتند: «چرا سلطان را سجده نکردی و آداب و تشریفات را انجام ندادی؟» علامه (ره) گفت: «رسول الله - صلی الله علیه و آله - از هر سلطانی برتر بود و کسی بر او سجده نکرد بلکه فقط به او سلام می دادند و خدای تعالی نیز فرموده: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» (سوره نور، آیه ۶۱) پس چون داخل خانه‌ها شدید به یکدیگر سلام کنید، سلام و درودی که نزد خداوند خوش است. از طرف دیگر به اتفاق ما و شما، سجده برای غیر خدا حرام است.» پس از او پرسیدند: «چرا جسارت کردی و در کنار سلطان نشستی؟» فرمود: «چون جای دیگری برای نشستن موجود نبود و از طرفی سلطان و غیر سلطان با هم مساوی‌اند ولذا جسارتی به محضر سلطان نکرده‌ام.» از علامه پرسیدند: «چرا کفش های خود را با خود داخل مجلس آوردی؟ هیچ آدم عاقلی در محضر سلطان چنین می کند؟» علامه فرمود: «ترسیدم حنفی ها آن را بدزدند

همانطور که ابوحنیفه نعلین رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - را دزدید. ناگهان حنفی ها برآشفتمند و فریاد بر آوردند که «ابوحنیفه کجا و زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله - کجا؟ تولد ابوحنیفه صد سال پس از وفات رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - واقع شده است.» علامه فرمود: «بیخشید، اشتباه کردم، لابد سارق نعلین رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شافعی بوده است. این بار شافعی ها برآشفتمند که شافعی در روز وفات ابوحنیفه به دنیا آمده است و دویست سال پس از رحلت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - متولد شده است. علامه گفت: «شاید کار مالک بوده است.» مالکی ها هم مثل حنفی ها و شافعی ها اعتراض و انکار کردند. علامه فرمود: «پس قطعاً سارق، احمد بن حنبل بوده است.» حنبله هم به انکار و تکذیب او پرداختند. در این لحظه علامه (ره) رو به سلطان کرد و فرمود: «ای سلطان، دانستی که هیچ یک از رؤسای این مذاهب چهارگانه اهل سنت در زمان حیات رسول الله - صلی الله علیه و آله - و حتی صحابه آن حضرت حاضر نبوده اند، پس برگزیدن ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل به عنوان مجتهد و رئیس مذهب از بدعت های ایشان است؛ بطوری که اگر یکی از خود این علما حاضر در مجلس، افضل و اعلم از این چهارتن باشد، به او اجازه و حق اینکه بر خلاف فتوای یکی از آن چهارتن فتوایی بدهد نمی دهند.» در اینجا سلطان به حالت پرسش از اهل سنت سؤال کرد: «آیا درست است که هیچ یک از رؤسای مذاهب اربعه در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و صحابه او نبوده اند؟» علماء عامه همگی گفتند: «آری نبوده اند.» آنگاه علامه (ره) گفت: «ولی ما شیعه هستیم و پیروی می کنیم از امیرالمؤمنین - علیه السلام - که جان رسول الله - صلی الله علیه و آله - برادر، پسر عم و وصی اوست.» (موسوی خوانساری اصفهانی، ۱۳۹۰: ۲/ ۲۷۹؛ امین، پیشین، ۵/ ۳۹۹)

الجایتو، از علامه حلی می خواهد که در حضور سلطان با علمای اهل سنت مناظره و مباحثه داشته باشد تا بیشتر به حقانیت شیعه پی ببرد. کاشانی، بخشی از این مناظرات را بیان می کند که در آن سلطان، راجع به چهار فرقه ای اهل سنت و رابطه ای آنها با صحابه سوال می کند. علامه نیز با استدلال - های کلامی خود به این پرسش سلطان، پاسخ کامل می دهد و بیان می کند که این چهار فرقه ربطی به صحابه ندارند، ایشان صحابه را هم دریافته اند مگر بعد صد سال از هجرت که بنی امیه برافتادند و عباسیان بر ملک و دولت استیلا یافتند و از آنان حمایت کردند و این مذاهب را رسمیت بخشیدند. علامه در سیاست عباسیان در برخورد با شیعیان بیان می کند که عباسیان دوستداران ائمه ای اطهار را، رافضی می خواندند. (کاشانی، پیشین، ۱۰۲)

این منازعات و مشاجرات مذهبی در دوران اولجایتو به نفع مذهب تشیع به اتمام رسید و علمای شیعه امور سیاسی و مذهبی کشور را بر اساس اعتقادات خود پیش بردند. بنابراین، ایلخانان با جایگزین کردن شیعیان در دیوان و درگاه می‌کوشیدند تا قدرت و اعتبار خود را هم چنان حفظ کنند.

الجایتو در سال ۷۰۹ ه. ق، تحت تاثیر علامه حلی و اندیشه‌های او، به شکل رسمی شیعه شد. در دوران حکومت او بازار اختلافات مذهبی گرم بود و در دربار گروه‌های مختلف مذهبی حنفی، شافعی و شیعه حضور داشتند. از جمله یکی از وزیران او خواجه رشیدالدین شافعی مذهب بود و وزیر دیگرش سعدالدین ساوجی مذهب تشیع داشت. چنانکه برخی از علمای شیعه از جمله تاج الدین آوجی و خواجه اصیل الدین طوسی فرزند خواجه نصیرالدین و نیز یکی از عوامل شیعه دربار به نام طرم‌تاز در شیعه کردن سلطان نقش مهمی داشتند. (کاشانی، پیشین: ۱۹۸) وی پس از پذیرش تشیع، به خطباء و حاکمان شهرها و سرزمین‌های تحت سیطره‌اش پیام فرستاد که از این پس با نام ائمه دوازده گانه - علیهم السّلام - خطبه بخوانند و به نام ائمه اطهار سکه ضرب کنند و نام ایشان را بر دیوار مساجد و مشاهد مشرفه حضرات ائمه - علیهم السّلام - بنگارند. (شیبی، پیشین، ۲۷۹) و به مؤذنان دستور داد که از آن پس حیّ علی خیرالعمل را به اذان بیافزایند. در پی حمایت الجایتو از تشیع، فعالیت علمای شیعه در نقاط مختلف ایران افزایش یافت و شهر سلطانیه از مراکز تجمع علمای شیعه گردید. فخرالمحققین فرزند علامه حلی و شمس‌الدین محمد آملی از جمله علمایی بودند که به سلطانیه آمدند. الجایتو فرمان داد، مقامات حکومتی مذهب تشیع را بپذیرند و پس از آن دستور داد، عامه مردم شیعه شوند. (کاشانی، پیشین، ۱۰۰) اما تلاشهای او برای شیعه کردن عوامل حکومت با شکست و مخالفت اهل سنت مواجه شد و روحانیون سنی مذهب با اعلام ناراضیاتی خود، مردم را تحریک می‌کردند. بدین ترتیب، علاوه بر مردم قزوین، که به دلیل اعلان عمومی شیعه شدن سلطان از دستورات سرپیچی می‌کردند، مردم در بغداد، شیراز و اصفهان نیز شورش کردند. آن تعداد از امرای تراز اول که هنوز به فرقه تسنن بودند، عواقب کار را به سلطان یادآوری کرده و بدین ترتیب الجایتو دستور داد تا طریقه اهل سنت همچنان بر دین خود باقی بمانند. (ابن بطوطه، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۹۷-۱۹۵)

با این حال به صورت گسترده به حمایت از شیعیان و فعالیتهای آنان پرداخت، چنانکه از حاکمان علوی مکه که شیعه امامی بودند، حمایت کرد و در سلطانیه، مدرسه سلطانیه را تأسیس کرد که طلاب شیعه در آن به تحصیل علوم اشتغال ورزیدند. او همچنین مدرسه سیاره را تأسیس نمود. مدرسه سیاره، چادری بود که در کنار چادر سلطان محمد الجایتو بر پا می شد و فضلا و علمای تراز اول از مذاهب مختلف در آن به تدریس اشتغال داشتند که از ابتکارات رشیدالدین و تاج الدین وزیر بود. (شیرازی، پیشین، ۴/ ۳۰۴) از آنجا که علامه حلی از علمای بزرگ و تراز اول شیعه بود، پیوسته در مدرسه سلطانیه تدریس نموده و در مدرسه سیاره نیز در حضور سلطان مشغول مناظرات و مباحثات علمی با علمای سطح اول دیگر مذاهب بود. یکی از افرادی که علامه، در حضور سلطان با او مباحثات و مناظرات داشته است، نظام الدین عبدالملک، قاضی القضاات شافعی مذهب بود. وی بارها در مناظرات با علامه، ناتوانی خود را در طریقه استدلال نشان داده بود. (شوشتری، ۱۳۷۷: ۷۵۱/۱؛ قاشانی، ۱۳۴۸: ۱۰۸) از این رو شیعیان پیوسته به دنبال فرصتی مناسب بودند تا حقانیت خاندان علی (ع) را اثبات و حکومت این خاندان را مستقر کنند، لذا دست از تلاش برنداشته و از هر فرصتی برای نفوذ به دستگاه سلطنتی بهره می جستند. و همین تلاشها موجب قدرت روزافزون شیعه در دوره اولجایتو و ترویج آن در جامعه سنی مذهب ایران گشت و زمینه پذیرش آن را از طرف کسانی که تعصب کمتری داشتند، فراهم می کرد. مقایسه برخورد اهل سنت با اصول و عقاید شیعه در این زمان نسبت به آن زمانی که شیعه مجبور بود برای اظهار وجود و معرفی مکتب، زبان و جان خود را از دست بدهد، بسیار متفاوت است؛ چون جامعه سنی مذهب این روزگار به دلیل حمایتهای اولجایتو بسیاری از حساسیتهای تعصب آلود گذشته را از دست داده بود و نسبت دادن کفر و الحاد و رفض به شیعیان، عمومیت سابق را نداشت. گرایش الجایتو به مذهب تشیع نیز به طور اتفاقی و یکباره صورت نپذیرفت، چنانکه از نظر بسیاری از محققین، تشیع الجایتو، تشیعی واقعی بوده، ابن کثیر معتقد است که الجایتو تا هنگام مرگ بر مذهب شیعه باقی بود: «... ولم یزل علی هذا المذهب ... الی ان مات فی هذه السنه (۷۱۶).» (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۷۹/۱۴) دکتر بیانی نیز در این رابطه می نویسد: ایلخانان مسلمان نه تنها به مذهب خود ایمان قلبی داشته بلکه می کوشیدند فقیهی تمام عیار گردند و در مبادی شرع آنچنان صاحب نظر شوند که بتوانند در جلسات مباحثه و مناظره بر روحانیون پیشی گیرند و از این طریق توانایی رویارویی با ایشان را بیابند. (بیانی، پیشین، ۱۵/۲) این درحالی است که پیرامون بازگشت اولجایتو از تشیع گزارش هایی در منابع وجود دارد که به نظر بی اساس می باشد چرا که قرائن و شواهد حاکی از آن است که اولجایتو تا پایان عمرش بر دین شیعه بوده است. چنان که در پایان عمر خود، در پی اعتقاداتش، دستور انجام کارهایی عجیبی

را می داد، که از تعصب وی نسبت به این دین نشأت می گرفت. چنانکه دستور ساخت گنبد سلطانیه را برای انتقال پیکر حضرت علی (ع) امام اول شیعیان و پسرش امام حسین (ع) از نجف و کربلا را به این محل را داد. که به دنبال مخالفت علمای شیعه و به ناچار با توسل به خوابی که دید، از این کار صرف نظر کرد. (کاشانی، پیشین، ۹۸-۱۰۷) المفضل روایت می کند که حمیضه بن ابی نماء المکی در پایان حیات الجایتو به وی توصیه کرد که به مکه لشکرکشی کند و مقابر خلفاء ابوبکر و عمر را ویران کند. با توجه به اینکه شیعیان این فکر را تقویت می کردند، پر واضح است که الجایتو تا چه اندازه به اصول عقاید شیعه ایمان داشته است، در غیر این صورت حمیضه را به تنهایی یارای چنین پیشنهادی نبوده است. در این اوضاع تنها مرگ ایلخان بود که از تصادم و و رویارویی جدی اهل سنت و شیعه جلوگیری کرد. (اشپولر، پیشین، ۱۹۶) وی در سال ۷۱۷ ق. در چهل سالگی به مرگ طبیعی درگذشت. (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۲۵).

به هر روی سلطان الجایتو به دین تشیع روی آورد و به نظر تا پایان عمرش بر این دین باقی ماند. و به گفته معین الدین نطنزی «در تعصب مذهب اهل بیت- صلوات الله علیهم - مبالغه تمام داشت.» (همان) وی فعالیتهای بسیاری در گسترش و توسعه این دین در قلمرواش انجام داد. حمایت های وی از علمای شیعه و شیعیان در اواخر حیات سیاسی گواهی بر این ماجراست.

در حقیقت نمی توان گفت که الجایتو نسبت به ادیان دیگر تسامح داشت، چرا که از فعالیتهای سایر ادیان جلوگیری کرد. اما در این میان با گرایشی که نسبت به دین اسلام داشت برای روشن شدن سؤالاتی که در این راه برایش پیش آمده بود با ایجاد فضای مباحثه و مناظره میان اندیشه های مختلف اسلامی در دربار موجب شد که ماهیت مذاهب مختلف اسلام برایش آشکار و با آسودگی خاطر بیشتری به دین تشیع روی آورد و آزادانه به تبلیغ آراء و افکار خویش بپردازد.

در واقع تفکر عشیره ای و بیابانگردی مغولان که درکی از مفهوم یکجانشینی نداشتند، در ابتدا در مقابل سازمان و نظام شهرنشینی که در دوره سلجوقیان در اکثر شهرهای ایران در حال رشد و پیشرفت بود موجب از بین بردن بسیاری از جلوه های تمدن ایرانیان و فروپاشی بسیاری از شهرها و روستاها گردید و کشاورزی و زراعت نیز در پی آن از بین رفت. با این حال علی رغم همه این ویرانیها و نسل کشیها، مغولان به ناچار در برابر تمدن برتر تسلیم شده و در نهایت از نظر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی تحت تأثیر بسیاری از بزرگان و وزرا و علمای ایرانی قرار گرفتند.

علامه حلّی و تشیع الجایتو

علامه حلّی با نام «جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف مطهر حلّی» (۶۴۸-۷۲۶ق) معروف به علامه حلّی فقیه و متکلم شیعه در قرن هشتم هجری و از برجسته ترین علمای شیعه و از اولین علمایی بود که در تاریخ اسلام لقب «آیت الله» به وی داده شد. وی تحت نظر اساتید برجسته‌ای مانند شیخ سدیدالدین یوسف، سید جمال الدین احمد بن طاووس، سید رضی الدین علی بن طاووس، شیخ میثم بحرانی (شارح نهج البلاغه)، خواجه نصیرالدین طوسی و نجم الدین کاتبی قزوینی (قدیانی، ۱۳۷۹: ۱۱۵-۱۱۴) علوم چون فقه، کلام منطق، فلسفه و . . . را فرا گرفت. پس از فوت محقق حلّی در سال ۶۷۶ ه. ق، در سن ۲۸ سالگی مرجعیت شیعیان را به عهده گرفت. در دوران سلطنت محمد خدابنده و در سال ۷۰۴ ه. ق، به منظور ترویج مذهب تشیع به سلطانیه و نزد سلطان رفت. وی تا زمان مرگ سلطان در سال ۷۱۶ ه. ق، در سلطانیه بود؛ سپس به شهر حله بازگشت و در سال ۷۲۶ ه. ق، درگذشت و در حرم امیرالمومنین (ع) به خاک سپرده شد. (امین، ۱۴۰۳: ۲۴/۲۲۳؛ قمی، ۱۳۷۳: ۱۲) علامه حلّی، خدمات ارزنده ای به تشیع داشت و با تربیت شاگردان گرانقدر و تألیفات بسیار، موجب رونق دوباره علوم تشیع در تمدن اسلامی شد.

در دربار الجایتو، سه گروه بسیار مؤثر شیعی یعنی علما، دیوانیان و سادات حضور داشتند که از حمایت هم برخوردار بودند. از میان دیوانیان، رجالی چون امیرطرمزاز، خواجه سعد الدین آوجی و سید تاج الدین آوی از حامیان علما و فقهای شیعه محسوب می شدند. در نتیجه حمایت از علما و آثار آنها و کانون های علمی، علوم که حاصل نسلها مرارت و تلاش عالمان جهان اسلام بود از نابودی نجات یافته و به ویژه در مدارس و کانون های علمای شیعی گردآوری شده و پویایی بیشتری یافت. علمای بزرگی چون محقق حلّی (۶۷۶-۲۹۶)، علامه حلّی (۷۲۶-۶۴۸) و فخرالمحققین (فرزند علامه حلّی) و شهید اول (۷۹۶-۷۲۴) و بسیاری دیگر در زمره این علما بودند. تنها در حوزه حله تعدادی بی شمار از دانشمندان و عالمان در رشته های فقه، اصول، کلام، فلسفه، نجوم، رجال، منطق، ادبیات، تفسیر، ریاضی، هندسه، شعر و عروض و طب تربیت شدند که هر کدام از آنها به نوبه خود صاحب آثار و شاگردان تأثیر گذاری بودند. (شریعتی، ۱۳۸۰: ۷۱-۷۰) از آنجا که در نتیجه کشمکش های شدید بین حنفیان و شافعیان، سلطان مستأصل مانده بود؛ با صلاح‌دید امیر طرمزاز با مذهب شیعه و علامه حلّی آشنا شده و برای تکمیل اطلاعات خود در باب تشیع، علمای شیعه را به دربار خود فراخواند. از جمله این علما، جمال الدین مطهر (علامه حلّی) و فرزندش فخرالدین، جمال الدین ورامینی و بسیاری دیگر بودند. به گفته ی کاشانی، اولجایتو از میان این علما، جمال

الدین مطهر را ملازم خویش گردانید «... در همه اوقات با علامه حلی در مناظره و مباحثه مسائل اصول کلام و فقه بودی، چنان که در خاطر پادشاه ثابت و راسخ شد که جز علی و اهل بیت او از استخوان و اُروغ (ریشه و رگ) رسول (ص) نبودند و باقی صحابه و امرا بیگانه.» (کاشانی، پیشین، ۱۰۱)

بدین ترتیب این مناظرات موجب آشکار شدن هر چه بیشتر حقایق شیعه شد. آن چه که در مناظرات علامه حلی با علمای دیگر مذاهب، اهمیت دارد آن است که مناظرات کلامی ایشان هرگز از روی تعصب نبود و در مناظرات خود، شأن علمای سایر مذاهب را حفظ می نمود و هرگز به مقدسات مذاهب اهانت نمی کرد. این موضوع به حدی اهمیت داشت که موجب شد تا علمای اهل سنت نیز از وی به عنوان عالمی عادل و برجسته، یاد کنند. پس از مشخص شدن جایگاه علمی علامه، الجایتو دستور داد تا در سلطانیه (پایتخت وقت) مدارس برپا کنند تا علما در آنجا به ترویج مذهب تشیع و تدریس علوم مربوط بدان بپردازند. در این مدرسه، شصت نفر مدرس و دویست نفر دانشجو به آموختن «عقاید شیعه» می پرداختند. (میرخواند، ۱۳۳۸: ۳/ ۱۹۷)

علامه حلی در علوم مختلفی چون فقه، اصول فقه، کلام، حدیث، تفسیر، رجال، فلسفه و منطق آثار بسیاری تألیف کرده است. از آثار معروف علامه حلی می توان به مختلف الشیعه و تذکره الفقهاء در علم فقه، کشف المراد، باب حادی عشر و منهاج الکرامه در علم کلام، خلاصه الاقوال در علم رجال و جوهر النضید در علم منطق اشاره کرد. وی در آثار خود از ایلخانان به ویژه از اولجایتو و وزرای چون رشیدالدین فضل الله همدانی و سعدالدین آوجی و دیوانیان شیعه یا حامی را با عبارتی تأثیر برانگیز ستایش می کند. چنانچه در مقدمه چندین اثر خود از اولجایتو و وزیر او تعریف و تمجید کرده است و یا «رساله السعدیه» را به نام سعد الدین وزیر اولجایتو نگاشته است. علامه سه کتاب در اصول عقاید شیعه به نامهای «نهج الحق و کشف الصدق»، «منهاج الکرامه فی باب الامامه» و «کشف الیقین فی فضایل امیرالمومنین (ع)» به اولجایتو تقدیم شده و در مقدمه آن ها از اولجایتو به عنوان سلطان شیعه تعریف و تقدیر شده است. (العلامه الحلی، ۱۴۱۴ق: مقدمه ۲۱-۲۲)؛ (امین، پیشین، ۱۰/ ۲۲۹)؛ (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳ق: ۲۳/ ۱۷۲) علامه حلی با رویکردی عقلی فلسفی در مباحث کلامی و استفاده از روش های منطقی و با بهره گیری از ادله نقلی و استفاده از علوم گوناگون، همچنین طرح و نقد دیدگاه دیگر دانشمندان، نقش ویژه و ممتازی در کلام اسلامی، مخصوصاً کلام شیعی داشته است.

نتیجه گیری

مذهب یکی از عوامل مهم و تأثیر گذار در حیات سیاسی و اجتماعی دوران ایلخانان مغول محسوب می‌شد و حکام ایلخانی از آنجا که حنفیان سرسختی بودند و خود را نماینده حنفیان می‌دانستند، در گسترش و رواج اصول مذهب حنفی تلاش زیادی داشتند. در ایامی که درگیری دو فرقه تسنن به واسطه اختلافات مذهبی حنفی‌ها و شافعی‌ها، مغولان از جمله اولجایتو را در آستانه رویگردانی از اسلام و مسلمانی قرار داده بود، علمای تشیع از جمله علامه حلی نقش تاریخی و مهمی را در این برهه بر عهده گرفتند و موجب باز شدن جای پای برای علمای شیعه و اندیشه‌های آنان گردیدند. از طرفی نگرش‌های اعتقادی و جانبداری مذهبی ایلخانان از مذهب تشیع، موجب مطرح شدن علمای با نفوذ تشیع از جمله علامه حلی گردید. اگر چه رسمیت تشیع پس از الجایتو استمرار نیافت، اما تأثیر بسیاری در تحولات مذهبی ایران در ادوار بعدی بر جای گذاشت. بنابراین گسترش تشیع را بایستی تحت تأثیر علل و عوامل مختلفی دانست؛ که مهمترین آن، فرو پاشی دستگاه خلافت عباسی و همکاری بزرگان شیعه در سقوط دارالخلافه بغداد توسط مغولان می‌باشد، همچنین نقش مهم علمای شیعه‌ای چون خواجه نصیرالدین طوسی و شاگردش علامه حلی را نباید نادیده گرفت؛ به ویژه که زمینه‌های پیوند میان تشیع و تصوف و آنچه موجب ظهور صفویان گردید، در این دوران پدیدار گشت. در پایان باید افزود، توسعه مذهب تشیع در دوران الجایتو بیشتر از همه مدیون و تحت تأثیر علمایی چون علامه حلی بود که موجب رشد و تعالی مذهب تشیع و اعتلای فرهنگ شیعی در این دوره گردید. چنانکه وجود علما و صلحا، قضات، حکام شیعی محیط اجتماعی ایلخانان را به سمت و سوی شیعی شدن سوق داد و همین نکته نشانگر تحولات اجتماعی بوده که تحت تأثیر آموزش‌های دینی و از طرفی فشارهای الجایتو صورت گرفت، به گونه‌ای که ساختار اجتماعی کشور را از نظر مذهبی به سمت مذهب تشیع سوق داده و راه را برای گسترش هر چه بیشتر آن در عصر صفوی فراهم کرد.

منابع

۱. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، (۱۴۰۳ق)، الذریعه الی تصنیف الشیعه، بیروت: دارالاضواء.
۲. ابن بطوطه، ابو عبدالله محمد بن عبدالله، (۱۳۶۳)، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
۳. ابن کثیر القرشی الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل، (۱۴۰۷)، البدایه والنهایه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. اشیپولر، برتولد، (۱۳۸۰)، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۵. اقبال آشتیانی، عباس؛ عاقلی، باقر؛ (۱۳۸۰)، تاریخ ایران پس از اسلام، تهران: نامک.
۶. امین، سید محسن، (۱۴۰۳ق)، اعیان الشیعه، محقق حسن امین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۷. باستانی، آ، (۱۳۸۷)، تاریخ ایران کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فرو پاشی دولت ایلخانان)، گردآورنده جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۹. بیانی، شیرین، (۱۳۷۰)، دین و دولت در ایران عهد مغول، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۰. بویل، ج. آ، (۱۳۸۷)، تاریخ ایران کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فرو پاشی دولت ایلخانان)، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۱۱. پطروشفسکی، آی. پ، (۱۳۸۷)، تاریخ ایران کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فرو پاشی دولت ایلخانان)، گردآورنده جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۱۲. ترابی طباطبائی، سید جمال، (۱۳۵۳)، سکه‌های شاهان اسلامی ایران، تبریز: انتشارات اداره موزه‌ها.
۱۳. جویی، عطا ملک علاء الدین بن بهاء الدین محمد بن شمس الدین محمد، (۱۳۶۷)، مصحح محمد قزوینی، تهران: ناشرین.
۱۴. حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی، (۱۳۶۴)، تبصره العوام فی معرفه مقالات الأنام، به تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
۱۵. خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی، (۱۳۵۳)، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام.
۱۶. حلی، حسن بن یوسف ابن مطهر، (۱۴۱۴ق)، نهج الحق و کشف الصدق، مصحح عین الله الحسنی الارموی، قم: منشورات دار الهجره.
۱۷. شریعتی، روح الله، (۱۳۸۰)، اندیشه سیاسی محقق حلی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۸. شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۷۷)، مجالس المومنین، مصحح احمد عبد منافی، تهران: انتشارات الاسلامیه.
۱۹. الشیبی، کامل مصطفی، (۱۳۷۴)، تشیع و تصوف تا آغاز سده ۱۲ هجری، عترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
۲۰. شیرازی، شرف الدین عبدالله بن فضل الله، (۱۳۴۶)، تحریر تاریخ و صاف، مصحح عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۲۱. فخرالبناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود بن تاج الدین ابوالفضل محمد بن محمد بن داود، (۱۳۴۸)، تاریخ ۲۲. بناکتی (روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب) به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
۲۳. قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، (۱۳۴۸)، تاریخ اولجایتو، مصحح مهین مهبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۴. قدیانی، عباس، (۱۳۷۹)، جغرافیای تاریخی ری (رگا)، تهران: انتشارات آرون.
۲۵. قزوینی رازی، عبدالجلیل نصیرالدین ابوالرشید، (۱۳۳۱)، به تصحیح جلال الدین ارموی، تهران: چاپخانه سپهر.
۲۶. قمی، شیخ عباس، (۱۳۷۳ق / ۱۳۳۳ش) تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، تصحیح علی محدثزاده، طهران، کتابفروشی مرکزی.
۲۷. کاشانی، عبدالله بن علی، (۱۳۸۴)، تاریخ اولجایتو، محقق مهین حاجیان پور، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۸. گروسه، رنه، (۱۳۵۲)، گروسه، رنه. امپراطوری صحرانوردان. ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
۲۹. لمبتن، آن، (۱۳۸۲)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه دکتر یعقوب آژند، تهران: نی.
۳۰. مستوفی، حمدالله، (۱۳۳۹)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
۳۱. موسوی خوانساری اصفهانی، سیدمحمد باقر، (۱۳۹۰)، روضات الجنات، ترجمه شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۳۲. میرخواند، میرمحمد بن سید برهان الدین خاوندشاه بلخی، (۱۳۳۸)، تاریخ روضه الصفا، تهران، کتابفروشی مرکزی و خیام.
۳۳. نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی زیدری، (۱۳۸۴)، سیرت جلال الدین منکبرنی (تاریخ جلالی)، به تصحیح مجتبی مینوی تهران: بنگاه، ترجمه و نشر کتاب.
۳۴. نطنزی، معین الدین، (۱۳۸۳)، منتخب التواریخ معینی، به اهتمام پروین استخری، تهران: اساطیر.
۳۵. همدانی رشید الدین فضل الله، (۱۳۳۸)، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.

